نگاهی به زندگی شهید عبدالحسین ربیعیان نخستین شهید هسته‌ای کشور

نابغه‌ای که تحصیل در امریکا را رها کرد و در خرمشهر آسمانی شد

■ آرمان شریف

در جریان دفاع مقدس انسان‌های بزرگی پا به عرصه جنگ گذاشتند و با گذشتن از بزرگ‌ترین سرمایه و هستی‌شان، جانشان را برای وطن‌شان فدا کردند. شهید عبدالحسین ربیعیان نیز یکی از شهدای نخبه کشورمان است که در جریان آزادی خرمشهر در سال ۱۳۶۱ به شهادت رسید. ربیعیان درس و دانشگاه و سال‌ها تلاش در رشته فیزیک هسته‌ای را رها کرد و با سینه سپر کردن مقابل دشمنان، به نخستین شهید هسته‌ای کشور تبدیل شد.

■ **قانون پدر**

هنگامی که عبدالحسین در محرم سال ۱۳۳۵ در نجف‌آباد اصفهان به دنیا آمد، کمتر کسی فکر می‌کرد او یک روز به یکی از بزرگ‌ترین نخبگان علمی کشور تبدیل شود. اما او خیلی زود هوش و نبوغش را عیان ساخت و نشان داد آینده‌ای روشن در انتظارش است. پدر شغل کلاه مالی داشت و روی درس خواندن بچه‌هایش بسیار حساس بود. درس خواندن و کسب تحصیل در خانواده ربیعیان یک شرط سخت داشت. یک قانون نانوشته که پدر وضع کرده بود و قطعاً و بی‌رحمانه اجرا می‌کرد. پدر می‌گفت هزینه تحصیل‌تان را پرداخت می‌کنم تا هر جایی که ادامه تحصیل دادید، ولی اگر نمره کم گرفتید، حتی نیم نمره، باید درس را کنار بگذارید و وارد بازار کار شوید. عبدالحسین شخصیت متفاوت خود را از همان کودکی نشان می‌داد. شخصیت منحصربه‌فردش از او فردی ساکت، متفکر، مهربان و تابع محض پدر ساخته بود. همچنین به یادگیری علوم، علاقه خاصی نشان می‌داد و یادگیری علوم دینی و قرآنی برایش جزو واجبات بود. عبدالحسین همزمان هم کار می‌کرد و هم درس می‌خواند. زمانی که مدرسه نبود در حجره پدر کار می‌کرد. پدر خیلی زود متوجه نبوغ و پشتکار فرزندش شده بود و آینده‌ای روشن را برای فرزندش می‌دید.

■ **رفتن به امریکا**

پس از گرفتن دیپلم، پدر با توجه به ظرفیت، قابلیت و توانایی‌های او ایده تحصیل در دانشگاه خارج از کشور را پیشنهاد داد. عبدالحسین سال ۱۳۵۴ به امریکا رفت و در ایالت فلوریدا دانشگاه گینزویل مشغول به تحصیل در رشته فیزیک هسته‌ای شد. رشته تحصیلی‌اش برای همه ناشناخته بود ولی خودش می‌گفت به درد آینده مملکت می‌خورد. او در امریکا هم کار می‌کرد و هم درس می‌خواند. دوستانش می‌گویند که در شبانه‌روز فقط دو ساعت می‌خوابید. با عشق و علاقه درس می‌خواند و نمی‌خواست زمانش بیهوده تلف شود. در دوران دانشجویی، قیام انقلابی مردم ایران نیز شروع شد و عبدالحسین با بازگو کردن سخنان امام (ره) در بین دانشجویان ایرانی خارج از کشور فعالیت می‌کرد. با شروع جنگ تحمیلی و حمله دشمن متجاوز عبدالحسین دیگر دور بودن از وطن را جایز ندید. با وجود چندین سال تلاش و تحصیل، امریکا را ترک کرد و به کشورش بازگشت. در اولین فرصت، خودش را به وزارت نیرو، برای استخدام معرفی کرد. مدرک تحصیلی‌اش پذیرفته شد، ولی برای استخدام کارت پایان خدمت یا معافیت از خدمت نیاز داشت. خانواده نگران رفتن پسرشان به جبهه بودند، اما عبدالحسین نظر دیگری داشت و می‌گفت: «من آمده‌ام به وطنم خدمت کنم. آیا بالاتر از دفاع از خاک و ناموس و هموطنانم، خدمتی بالاتر و باارزش‌تر هست؟! هر چه قسمت باشد همان می‌شود.»

■ **مدافع خرمشهر**

خیلی زود خودش را به مدافعین خرمشهر رساند و در جریان تلاش‌هایی که برای آزادی خاک وطنش داشت از ناحیه کتف مجروح شد. پس از بهبودی دوباره آماده رفتن به جبهه شد و به خانواده گفت: «به فرمانده‌ام قول داده‌ام زود برگردم. او نیاز به کمک دارد.»

۱۹ اردیبهشت سال ۱۳۶۱ آخرین اعزام عبدالحسین بود. او در غروب دوم خرداد و در آستانه آزادی خرمشهر به شهادت رسید. دوستانش می‌گویند زیر آتش سنگین دشمن عبدالحسین برای نجات جان همرزمانش به سوی سنگر کمین حرکت می‌کند که تیر مستقیم دشمن استخوان بازوی دستش را می‌شکافد و از آن عبور می‌کند. چفیه سیاهش را دور بازویش می‌پیچد تا جلوی خونریزی را بگیرد. این تیر اخطار هم نتوانست او را از تصمیمش منصرف کند و به عقب براند. تیر دوم از وسط پیشانی‌اش گذشت و از پشت سرش خارج و خاک از خون عبدالحسین رنگین شد. فردای آن روز رسانه‌ها اعلام کردند خونین شهر، شهر خون و قیام آزاد شد.

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید سعید قائدرحمتی از شهدای امنیت که در درگیری با اشرار به شهادت رسید

قاب عکس «آقا» تنها یادگاری سعید برای خانواده بود

■ مبینا شانلو

شهید سعید قائدرحمتی متولد بهمن ۱۳۵۵ در خرم‌آباد بود که به خاطر علاقه‌ای که به خدمت به مردم و نظام داشت، وارد دانشگاه افسری ناجا شد. سعید بعد از فارغ‌التحصیلی وارد نیروی انتظامی شد و پس از چند سال خدمت صادقانه در تاریخ ۱۹ فروردین ۱۳۸۲ بر اثر اصابت گلوله اشرار و قاچاقچیان به شهادت رسید. برای آشنایی با سیره زندگی شهید سعید قائدرحمتی با برادرش محمد قائدرحمتی همکلام شدیم که از نظرتان می‌گذرد.

■ **عاشق خدمت**

برادرم سعید چهارم بهمن ۱۳۵۵ در خرم‌آباد، روستای یارعلی به دنیا آمد. ما سه خواهر و دو برادر بودیم. سعید فرزند سوم خانواده بود. من سه سالی از شهید کوچک‌تر بودم. برادرم بسیار باهوش بود و دوران مدرسه را با نمرات خوب به پایان رساند و بعد از کسب دیپلم فنی‌حرفه‌ای در رشته برق در سال ۱۳۷۴ با توجه به علاقه‌ای که به خدمت به مردم داشت، در آزمون دانشگاه افسری ناجا شرکت کرد و بعد از پذیرش در دوره کاردانی در رشته علوم و فنون نظامی در دانشکده علوم انتظامی فارغ‌التحصیل شد. سعید بعد از فارغ‌التحصیلی وارد نیروی انتظامی شد.

■ **کمک‌خرج خانواده**

سعید فرد باسوادی بود. درک و فهم زیادی نسبت به مسائل داشت. اهل مطالعه بود و هر کتاب دینی و تاریخی به دستش می‌رسید، مطالعه می‌کرد. اهل نماز و روزه بود حتی قبل از رسیدن به سن تکلیف. بسیار صبور بود. بسیار احترام پدر و مادرمان را داشت. یکی از کارهایی که در مرخصی انجام می‌داد، رسیدگی به والدینمان بود. سعید هوایشان را خیلی داشت. چون پدرم درآمدی نداشت، هر بار که حقوق می‌گرفت، بخشی از حقوقش را به آنها می‌داد و کمک‌خرج خانواده بود. برادرم بسیار اهل صله رحم بود و به بازدید بستگان و فامیل می‌رفت و اگر آنها به کمک مالی نیاز داشتند، سعید در حل مشکل و رفع مسائلشان کمک می‌کرد. توجه زیادی به خواهرها و برادرهایش داشت و همیشه خواهرها را به حفظ حجاب توصیه می‌کرد.

احترام زیادی برای بزرگ‌ترها قائل بود و ما برادرها را هم به این امر سفارش می‌کرد. توصیه زیادی بر اقامه نماز داشت و می‌گفت با خواندن نماز به آرامش می‌رسید که این آرامش می‌تواند حتی به اطرافیان شما کمک کند. همرزمان و همکارانش هم از شجاعت و جسارت او در انجام مأموریت‌های محوله بسیار برایمان گفته‌اند. سعید آدم نترسی بود.

■ **مرصاد -کهنوج**

برادرم مجرد بود. هر بار به او می‌گفتیم که ازدواج کن! می‌گفت: «اوضاع من معلوم نیست! شاید شهید شدم. هر وقت منطقه عملیاتی و شهر محل اسکانم مشخص شد، آن وقت اگر قسمت شد ازدواج می‌کنم.» سعید دو سال و نیم در دانشکده علوم انتظامی تهران درس خواند و بعد هم یک سالی در تهران خدمت کرد و بعد به منطقه عملیاتی مرصاد کرمان شهرستان کهنوج اعزام شد. برادرم سه سال در کهنوج خدمت کرد و بعد شهید شد.

> سعید در ۱۹ فروردین ماه ۱۳۸۲ در روستای قلعه‌گنج شهرستان کهنوج در درگیری با اشرار بر اثر اصابت ترکش به قفسه سینه به شهادت رسید. خواهرم می‌گفت آخرین باری که سعید با ما خداحافظی کرد، به من گفت من می‌روم و در راه خدا به شهادت می‌رسم. رفت و بعد از سه الی چهار ماه، خبر شهادتش را برایمان آوردند.

■ **ترکش در سینه**

چند روز قبل از شهادتش با ما تماس گرفت و گفت چند روز دیگر به مرخصی می‌آیم که قسمت نشد به مرخصی بیاید و در ۱۹ فروردین ماه ۱۳۸۲ در روستای قلعه‌گنج شهرستان کهنوج در درگیری با اشرار بر اثر اصابت ترکش به قفسه سینه به شهادت رسید. خواهرم می‌گفت آخرین باری که سعید با ما خداحافظی کرد، به من گفت من می‌روم و در راه خدا به شهادت می‌رسم. رفت و بعد از ۴-۳ ماه خبر شهادتش را برایمان آوردند.

برادرم همراه چند نفر از همکارانش عازم این مأموریت می‌شوند که یکی از همکارانش که اهل کرمانشاه بود و دیگری هم از بچه‌های همدان بود، همراه سعید به شهادت می‌رسند و سه نفر دیگرشان هم مجروح می‌شوند. ابتدا به ما گفتند که سعید مجروح شده است و بعد کم کم خبر شهادتش را به ما دادند.

بعد از اطلاع از شهادتش مراسم باشکوهی در استان لرستان برگزار شد و خیلی با احترام تشییع و پیکرش در گلزار شهدای مرکزی دورود به خاک سپرده شد.

■ **قاب عکس امام(ره)**

برادرم ارادت و علاقه زیادی به امام خمینی(ره) داشت. یک عکس از امام داشت که وقتی از دانشکده افسری فارغ‌التحصیل شد، آن را قاب کرد و به دیوار خانه پدرم آویزان کرد. هنوز هم دیدن آن قاب عکس امام روی دیوار خانه پدری، ما را بیش از پیش به یاد برادر شهیدم می‌اندازد که توجه زیادی به ولایت فقیه داشت و خودش را سرباز امام زمان(عج) می‌دانست. ما با یاد و خاطره برادرم زندگی می‌کنیم و این بهانه‌ای می‌شود تا دلتنگی و دوری از او، تسکین پیدا کند. در مشکلات زندگی به برادرم متوسل می‌شویم و حل مشکلات و راه‌حل‌هایی که پیش رویمان قرار می‌گیرد، نشان از توجه و حضور معنوی شهید دارد. برادرم همچنان برای ما زنده است.

نگاه

توهم فتح یک روزه تهران چگونه ایجاد شد؟

■ غلامحسین بهبودی

۳۳ سال پیش در چنین روزی، متوهم‌ترین لشکر تاریخ خود را آماده می‌کرد تا کاری را که ارتش مجهز صدام طی هشت سال نتوانسته بود انجام دهد، دو روزه به انجام برساند. منافقین که در آخرین عملیات خود (بخوانیم آخرین خیانتشان) علیه کشور و ملت ایران، مهران بدون سکنه را موقتی اشغال کرده بودند، حالا به صرافت افتاده بودند تا دو روزه خود را به تهران برسانند! اما این توهم چگونه ایجاد شده بود؟

■ **شلوارهای جین**

۳۱ تیرماه ۱۳۶۷ در حالی که عراق در خلف وعده‌ای آشکار به رغم پذیرش قطعنامه ۵۹۸ مجدداً به ایران حمله کرده بود، در پادگان اشرف غوغایی برپا بود. رجوی طی فراخوانی که به هوادارانش در اقصی نقاط جهان صادر کرده بود، توانسته بود صدها نفر از منافقین و ضدانقلاب را از کشورهای اروپایی و غربی به عراق بکشاند.

بسیاری از این افراد با شلوارهای جین، کتانی به پا کردند و توهمی بر سر داشتند که مسعود رجوی برایشان ایجاد کرده بود. ۸ شب ۳۱ تیر ماه ۶۷ منافقین همگی در سالن عمومی پادگان اشرف جمع شدند تا سخنرانی رئیس‌جمهور خودخوانده مسعود رجوی را گوش بدهند.

■ **سخنرانی در اشرف**

رجوی در سخنرانی پادگان اشرف گفته بود: «البته یکسری می‌گفتند برویم اهواز را بگیریم و یکسری می‌گفتند برویم کرمانشاه را بگیریم. ما نشستیم و فکر کردیم و دیدیم باید از طریق کرمانشاه برویم زیرا اولاً تا حدودی وضع و شرایط مسیری که انتخاب کرده‌ایم نسبت به قبل مناسبت‌تر و بهتر است، چون عراق تا قصرشیرین و سرپل‌ذهاب پیش رفته است و این بار نیاز به خط‌شکنی نداریم و به راحتی می‌توانیم تا کرمانشاه برویم. ثانیاً نزدیک‌ترین نقطه مرزی برای رسیدن به تهران، کرمانشاه است.»

پس از اینکه منافقین در آخرین روزهای خرداد ۶۷ توانسته بودند مهران را با کمک ارتش عراق به صورت موقت اشغال کنند، شعار «امروز مهران، فردا تهران» را سر دادند. البته این شعار را یکی از سناتورهای امریکایی در دهانشان انداخته بود و آنها نیز از فرط تکرار باور کرده بودند.

■ **۴۸ ساعت تا تهران**

یک ماه بعد از طرح شعار امروز مهران، فردا تهران وقتی ایران در ۲۷ تیرماه ۶۷ قطعنامه را پذیرفت، رجوی احساس کرد کشورمان در اوج ضعف قرار دارد و در چنین شرایطی اتمام جنگ به سود او نخواهد بود. لذا تصمیم گرفت در واپسین روزهای جنگ شانس خود را برای فتح تهران که تصور می‌کرد کار سختی نباشد، امتحان کند. وی چهار روز پس از اعلام پذیرش قطعنامه توسط ایران در بخش دیگری از سخنرانی پادگان اشرف گفته بود: «بر اساس تقسیمات انجام شده ۴۸ ساعته به تهران خواهیم رسید. البته روی لشکر ۸۴ و ۸۸ شناسایی انجام داده‌ایم. اگر موقعیت سیاسی مثل قبول قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت از طرف ایران پیش نمی‌آمد شاید فقط در همانجا (کرمانشاه) عمل می‌کردیم ولی حالا ایران خیلی ضعیف شده است!»

■ **توهم ضعف ایران**

توهم ضعف ایران، نکته‌ای کلیدی بود که رجوی روی آن بسیار مانور می‌داد. او که سال‌ها برای کانالیزه کردن ذهن هوادارانش تلاش کرده بود، به راحتی توانست توهمات ذهنی خود را به آنها انتقال دهد و به همین راحتی، لشکری با بیش از ۴هزار نیروی متوهم را به ایران اعزام کند.

آنها در حالی که سودای فتح تهران را داشتند، بین روزهای چهارم تا پنج مرداد ماه ۱۳۶۷، در ۳۵ کیلومتری کرمانشاه به چنان مهلکه‌ای افتادند که حداقل نیمی از آنها به هلاکت رسیدند و نیمی دیگر مجروح و زخم‌خورده فرار را برقرار ترجیح دادند.

در پایان بخش دیگری از سخنرانی رجوی را که واضح‌ترین دلیل بر پوچی تفکرات منافقین است می‌خوانیم: «تصمیمی که ما گرفتیم تصمیم بسیار حساس و مشکلی بود و ما چاره‌ای جز عمل نداریم و اگر الان اقدام نکنیم، فرصت از دست خواهد رفت زیرا بعد از اینکه بین ایران و عراق صلح شود، ما در اینجا قفل می‌شویم و دیگر نمی‌توانیم کاری انجام بدهیم و از لحاظ سیاسی تبدیل به فسیل می‌شویم. پس باید آخرین تلاش خودمان را هم بکنیم و یک بار دیگر کل سازمان را به صحنه بفرستیم و مطمئن هستیم که پیروزیم و از هم اکنون من این پیروزی را به شما و خلق قهرمان ایران تبریک می‌گویم!»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۲۶۲

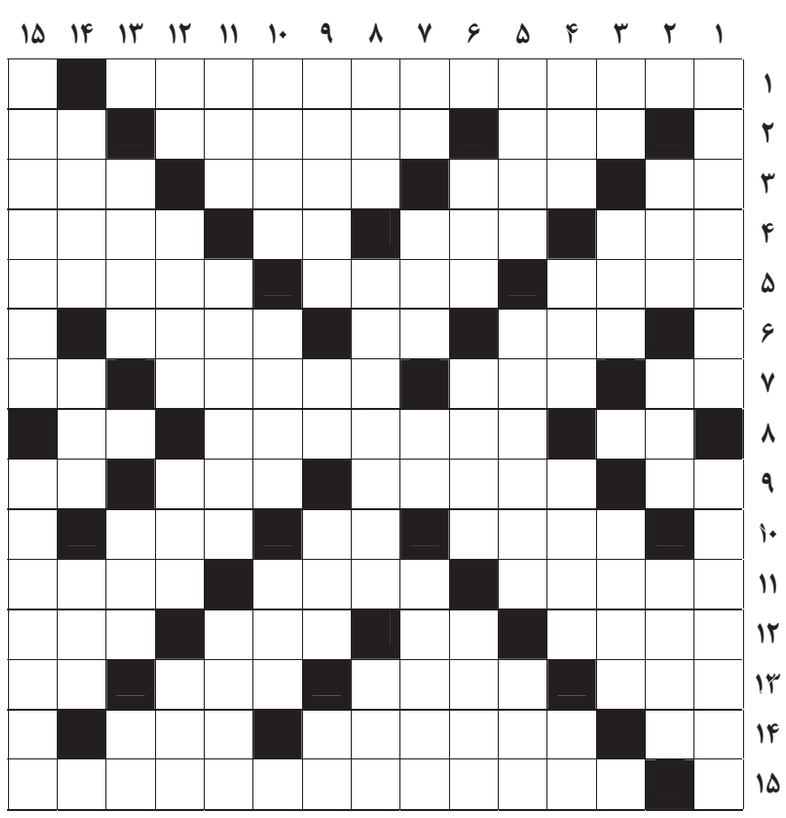

از راست به چپ

■ ۱- مغلوب کردن و شکست دادن ■ ۲- پوتین – عمل کلیه با دستگاه – تیشه بی‌سر و ته ■ ۳- پوشش چهارپا – پایتخت سوئیس – گوشت گیاهی – کف دست ■ ۴- بیان حقایق در قالب شوخی – فرصتی برای شناخت همراهان – درخت بی بر – لقب امامان ■ ۵- بی‌رحم – خون‌آشام – چشمه ■ ۶- سوره زنان – کشیش – کنج زاویه ■ ۷- تکیه بر پشتی – نیتروژن – کلاه ایمنی – ضمیر انگلیسی ■ ۸- منقار کوتاه – عظیم‌ترین رشته کوه دنیا – تلخ ■ ۹- نیمتنه مردانه – رزمایش – قسمت تیز کارد – ضمیر اجتماعی ■ ۱۰- قرار داده شده – هرگز عرب- فهمیدن ■ ۱۱- کودتاچی بیست و هشت مرداد ۳۲ – عجله – معلم دبیرستان ■ ۱۲- خلیفه عباسی هم عصر امام محمد باقر – پل چوبی – انفاق بی‌منت در راه خدا – جایز و شایسته ■ ۱۳- دریاچه کوه اشترانکوه – داخل لاستیک اتومبیل – زخم و جراحت – نوار محافظ دور بدنه چیزی ■ ۱۴- رفوزه – درک و دریافت شخصی از یک موضوع – قیمت ■ ۱۵- از ارکان نماز

از بالا به پایین

■ ۱- اثر تاریخی شهر ری – از کهن‌ترین مشاغل بشر در تاریخ ■ ۲- پسوند برخی کشورها به معنی سرزمین – باری که بر دوش کشیدن آن از هر باری سنگین‌تر است – بیان شهادتین ■ ۳- رایگان – درخت بلوط – کنترل کردن ■ ۴- رود روسیه – صدای کافی – پیش رونده – مدافع فوتبال ■ ۵- شجاع – نخست‌وزیر کابینه نظامی شاه – سبزی نقلی ■ ۶- دم – حلال رنگ – لوح فشرده ■ ۷- حیوان وحشی – مدارا کردن – ترک استخوان – همراه کت ■ ۸- ریسمان – قهرمان رمان سرخ و سیاه استاندال - حشره مزاحم ■ ۹- سازمان کشورهای عرب صادرکننده نفت – خاندان – کشتی جنگی – حرف فاصله ■ ۱۰- حاکم شرابخوار کوفه – اعزام – گاو نر ■ ۱۱- تزویر – مادر حضرت موسی – فدراسیون جهانی شنا ■ ۱۲- سدی در جنوب – عبادتگاه یهودیان – زردچوبه – توضیح دادن ■ ۱۳- گیاه پارچه بافی – خودبینی – انکرالاصوات ■ ۱۴- نوعی بازی بچه‌ها – عرقش بر پیشانی خطاکاران پشیمان می‌نشیند – حیوان گربه سان ■ ۱۵- مهم‌ترین تفریح‌گاه شهر دامغان – پیامبری ملقب به خلیل‌الله

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۳	۴			۸			
				۷	۴			۶
							۲	۹
۱			۸			۹		
۹				۶		۵	۴	
۷			۲		۳			
							۳	۸
			۱	۸	۷			
	۱	۲						

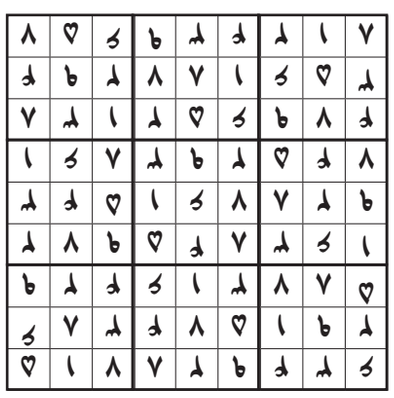

جدول کلمات متقاطع
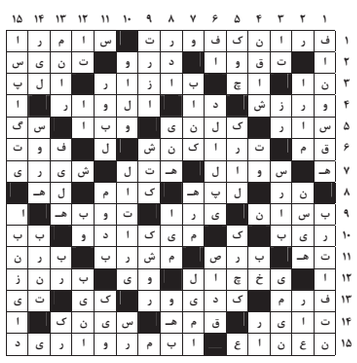
پاسخ جدول شماره ۶۲۶۱